

امروز نامه

گاه‌شمار خویشکاری جان



- سرشناسه : گلی، فرزاد، ۱۳۵۰ -
- عنوان و نام پدیدآور : امروزنامه: گاه‌شمار خویشکاری جان/ فرزاد گلی.
- مشخصات نشر : اصفهان: دهکده سلامت، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری : ۴۵۵ ص.
- شابک : 978-622-96899-7-4 : ۱۴۴۰۰۰۰ ریال
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- عنوان دیگر : گاه‌شمار خویشکاری جان.
- موضوع : شعر جدید -- قرن ۱۴
- Poetry, Modern -- 20th century
- رده بندی کنگره : PIR۸۱۹۲
- رده بندی دیویی : ۸۱۱/۲۶
- شماره کتابشناسی ملی : ۸۸۹۹۱۲۲
- اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا
-

امروز نامه

گاه‌شمار خویشکاری جان

فرزاد گلی



امروز نامه

گاه‌شمار خوشکاری جان

فرزاد گلی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱ • تیراژ: ۵۰۰ نسخه • قیمت: ۱۴۴ هزار تومان
صفحه‌آرا: مینا عنایتی
قطع: نیم‌وزیری • چاپ: الغدير
طراح جلد: سیامک تراکمه‌زاده
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۸۹۹-۷-۴ / ISBN: 978-622-96899-7-4

انتشارات دهکده سلامت

اصفهان، خیابان میر، کوچه مسعود کیانی، پلاک ۶.

صندوق پستی: ۸۱۶۳۷-۳۳۶۹۶

تلفن: ۰۳۱-۳۶۶۷۱۹۱۷ - تلفکس: ۰۳۱-۳۶۶۷۴۱۹۳



برای آوا

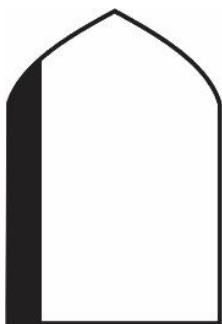
و آهنگِ همه روزهایش

فهرست

- فروردین خوانی؛ از آفرینش امروز..... ۲
- اردیبهشت خوانی؛ از راست آیینی..... ۴۱
- خرداد خوانی؛ از رسایی نادوگانی..... ۷۷
- تیر خوانی؛ از فراوانی بکام..... ۱۱۵
- امرداد خوانی؛ از آشتی و مانایی..... ۱۵۲
- شهریور خوانی؛ از زمین آسمانی..... ۱۹۱
- مهر خوانی؛ از پیمان و بهنگامی..... ۲۲۷
- آبان خوانی؛ از روان زایایی..... ۲۶۷
- آذر خوانی؛ از شورِ پالا ینده..... ۳۰۱
- دی خوانی؛ از پروای پرورندگی..... ۳۳۹
- بهمن خوانی؛ از منش روشن..... ۳۷۵
- اسفند خوانی؛ از بردباری سبکبار..... ۴۱۵

... امروزنامه هم گاه‌شمار زیست‌هشیار است و هم بازآفرینیِ امروزمین سالنامهٔ پارسی؛ خردنامه‌ای که از هم‌آهنگی روان و هستی‌پدید آمده است. خیام، بیرونی و بسیاری حکیمان به رازهای این تقویم جان راه یافته بودند و آن را برای ما سنجیده‌تر و بهنگام‌تر ساختند.

از آهنگی نو ساختن به فروردین و راست‌آیینیِ اردیبهشت گرفته تا درنگ بر پاره‌های میرا و نامیرای زندگی به هنگام آمداد و راست‌کردن پیمان‌ها به مهر، و از پالایش اندیشه در بهمن تا هماهنگی فروتنانه با زمین به هنگام اسفند، از این سال‌نها یک آیین زندگی سازگار با هر باور روشنی را ساخته است. امروزنامه، درنگ‌هایی شاعرانه بر سامانِ یگانهٔ هر روز در این سیرِ خویشکاری جان است.



فروردین خوانی
از آفرینش امروز

۱ فروردین

برابرست روز و شب
بشود که برابر شویم
با خود و با هم!

چیست این درخشش رازناک هوا؟
- پرتوی یگانه روزِ ماهشیدی ست
بشود که روشن شویم
به نور یگانه‌اش!

و چیست این بوی هش‌ریای شگرف
بوی هم‌آمیزی خاک و خیال.
بشود که خیال‌های روشن‌مان
دانه‌های خفته خاک را برویانند!

رستاخیزیدست
جانِ سبز امروز
نوروزست
نوروز.

۲ فروردین

تیزست اکنون
دورست دیروز
دیرست فردا
امروز، هنگامی ست درست
معجون دست یابی
از همه زمان ها.

۳ فروردین

امروز ابری
پاورچین،
از همین درِ چوبی ایوان
از راهی دور آمده بود،
به هنگامِ درهم آمیختن اذان‌های مناره‌ها،
بی هیچ‌هایی و هوایی.
مجال بود شاید
تا قراری یابد
بر این صندلی راحتی
از بادهای بی‌امانِ زمان.

۴ فروردین

چه شکوه‌مند آفرینشی ست!
سامانِ هفتگانی روزها
چه رنگ و آهنگی می‌دهد
هر روز

به چرخ‌های بی‌نام زمین
و باز
برای آن‌که بر مدارِ هشیاری ست
رنگ‌ها دیگرو
آهنگ‌ها دیگروست
که بیرون می‌افتد هربار
از پردهٔ ناپیدای امروز.

۵ فروردین

آه! از این گاهنامه‌های خودشیفتگان
کیهانی فراخ افتاده
به زیرپای توده‌ای ناچیز
خرد شگرفت آسمان‌ها
اسباب بازی خرده تاریختکان!

بیا! و جان امروز را رها کن!
از تقویم‌های نازندگی؛
تاریخ‌های مرگ
روشنش کن! به آفتاب
آرامش کن! به ماه
هم آهنگش کن! با زمین
پیوندانش به آن سامان پنهان.

۶ فروردین

گم شده بود،
پیدا شد
امروز
بی هیچ کوششی.

۷ فروردین

بر دروازه میدان جلفا
ساعتی ست خورشیدی
که پدیدار می کند
سایه لغزان زمان را
بر اعداد
و هم سرایان می نوازند
ناقوس های خاموش امروز را،
تپش بلورین کوارتز
و ضرب یکنواخت ریزش شن ها
از سوراخ ریز آبگینه اکنون.

۸ فروردین

رشته‌ای از زنگوله‌های بادی
در ایوانِ امروز...
نسیم که دزدانه می‌وزید
بیرون افتاد
از پردهٔ سکوت.

۹ فروردین

خوب،
نقشی است
بر آسمانهای چوبینِ خیال
برترین،
پای بر سر دیگران نهادن است
بهتر،
به آب می ماند
روان است
بی هیچ بایستدای
در ناگهانیِ شگرف اکنون
فرومی لغزد به فروترین
به ژرف ترین نیازِ امروز
به تاریک ترین مغاک ها
از آن روست که به نور می آمیزد،
بَر می شود
می بارد
بر همه چیز.

۱۰ فروردین

دیدار آفتاب
تاجی زرین نهاد بر سرم امروز
این آب شاهد است
و این چلچله چرخانِ زیر ابرهای روشن.

۱۱ فروردین

سپیدموی و سرخ روی
با اندام‌های استوار، درست
به دیدارم آمد امروز
مینایی بردوش راستش
آفرین می خواند

آواز زنجره می آمد
از دوش چپش
ولب‌خندش، آه!
آبشار روشن بشارتی جاوید بود،
از آن سوی پرده‌های بی شمار
سیاه و سفید.

زنده بیدار بود؛
روان سبز اکنون.